فصلنامه مطالعات تفسیری
سال اول، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۹
صفحات ۱۱۴ ـ ۸۳

Motaleat-e Tafsiri
A Research Journal
Vol. 1, No. 2, Summer 2010

مقامات اهل‌بیت علیهم‌السلام در قرآن و روایات

سیدمحمد مرتضوی*

چکیده

امت اسلامی در مصداق «اهل‌بیت» اختلاف دارند و دو گروه عمدهٔ اسلامی (شیعه و اهل‌سنت) دربارهٔ جایگاه آنان نزد خداوند و نقش آنان در نظام آفرینش، دو نگاه مهم دارند: نگاه افراطی، آنان را فوق‌بشر تصور می‌کند و صفات خدایی برای آنان در نظر می‌گیرد و نگاه تفریطی آنان را در حد مسلمان عادی می‌داند و گاهی تکفیر هم می‌کند.

با بررسی متون حدیثی دو گروه، می‌توان حدّ وسط این افراط و تفریط را اثبات کرد که عبارت است از «پذیرش بندگی آنان در برابر خداوند، با وجود برخورداری از مقاماتی مانند خلافت، ولایت، امامت و عصمت»؛ با این توجیه که مستندات دینی اثبات می‌کند این مقامات اعطایی از سوی خداوند هستند؛ نه ذاتی آنان.

باتوجه به بررسی متون دینی، این مقامات متناسب با نیازهای مردم طراحی و جعل شده است. این مقاله نمونه‌ای از مقامات حقیقی آنان را ـ براساس روایات دو گروه ـ بررسی و مستندات، فلسفهٔ جعل و مصداق آنها را از روایات دو فرقه ارائه می‌کند.

واژگان کلیدی

اهل‌بیت علیهم‌السلام، مقام خلافت، مقام امامت، مقام عصمت.

---

* استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد. mortazavi-m@um.ac.ir
تاریخ دریافت: ۸۹/۴/۶ تاریخ تأیید: ۸۹/۶/۲

طرح مسئله

«اهل‌بیت» مرکب از واژه «اهل» و «بیت» است. این ترکیب در لغت به معنای نزدیکان شخص می‌باشد. (عدة من العلما، ۱۳۷۹: ۱ / ۳۱؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱ / ۱۵۰؛ فیروزآبادی، بی‌تا: ۲ / ۱۲۷۶؛ زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۴ / ۳۵)

این ترکیب در قرآن و روایات بارها به کار رفته است، به گونه‌ای که به یک اصطلاح تبدیل شده است؛ گرچه اهل سنت و شیعه در مصداق این اصطلاح دینی اختلاف دارند. (مرتضوی، ۱۳۸۵) شیعه مصداق آن را در قرآن پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام می‌داند و معتقد است بر دیگر نزدیکان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اطلاق نمی‌شود، حتی اگر بپذیریم از نظر عرف عام، اطلاق این لفظ بر بقیه درست باشد. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۶ / ۳۱۲)

مصداق این اصطلاح در روایات نیز امامان دوازده‌گانه علیهم‌السلام و حضرت زهرا علیهاالسلام است. بر این اساس اهل‌بیت، با اصطلاح آل‌البیت، آل‌محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، عترت و ذوالقربی مرادف است؛ گرچه معنای لغوی این واژه‌ها گسترده‌تر می‌باشد. (مؤسسه دائرةالمعارف فقه اسلامی، ۱۴۲۳: ۱ / ۲۳۷)

با توجه به اختلافی که مسلمانان در مصداق این واژه دارند، درباره جایگاه این گروه نزد خداوند نیز اختلاف‌نظر هست.

امت اسلامی دو نگاه افراطی و تفریطی درباره جایگاه اهل‌بیت مصطلح نزد شیعه دارند: عده‌ای آنان را از حد بشر خارج کرده و قائل به الوهیت آنان شده‌اند (نوبختی، ۱۴۰۴: ۳۶) و عده‌ای به وجوب قتل آنان حکم کرده‌اند. (مشکور، ۱۳۸۴: ۱۸۷) از این افراط و تفریط چند بار در کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام یاد شده است، مانند: «هلك فيّ رجلان: محبّ غال و مبغض قال». (سید رضی، ۱۳۸۷: ح ۱۱۷)

در این مقاله در پی بررسی این مسئله هستیم که جایگاه اهل‌بیت علیهم‌السلام، بر پایه متون دینی، کجاست و بر اساس متون دینی نگاه افراطی تأیید می‌شود یا نگاه تفریطی، یا دیدگاه دیگری تأیید می‌شود؟

مقدمه

انسان برای بیان مقصود خود از الفاظ و کلمات کمک می‌گیرد و هر جا احساس کند

واژه‌های موجود نمی‌توانند مقصود او را بیان کنند، واژه می‌آفریند؛ از این رو گاه واژه‌ای را برخلاف معنای اولی خود، به یک اصطلاح تبدیل می‌کند، به گونه‌ای که هر کجا آن واژه گفته شود معنای اصطلاحی آن به ذهن می‌آید.

فرهنگ اسلامی نیز از این قائده مستثنی نیست. بر این اساس، در آیات و روایات اسلامی گاه الفاظی بدون در نظر گرفتن معنای لغوی آنها، به عنوان یک اصطلاح برای بیان یک حقیقت و واقعیت به کار گرفته شده است.

اصطلاحات به کار گرفته شده در متون دینی گاه تنها برای بیان معارف دینی‌اند و گاه منشأ حقوق و تکالیفی نیز می‌باشند، یعنی از یک سو از بیان حقوقی برای برخی از افراد حکایت می‌کنند و از سوی دیگر به وظایف امت اسلامی در برابر آنان می‌پردازند. واژه اهل‌بیت از جمله این اصطلاحات است. کاربرد این واژه در متون دینی گاه گویای معارف و حقایق جهان هستی است و گاه از وظایف آنان سخن می‌گوید و گاه حقوق آنان یا به عبارت دیگر بیانگر وظایف امّت در برابر آنان است.

مقامات

مقامات جمع مقام است و برای مصدر میمی، اسم مکان و اسم زمان کاربرد دارد، ولی در قرآن به معنای مصدر میمی است. (راغب، ۱۴۲۶: ۶۹۳) اصل این واژه به معنای جای پای انسان می‌باشد، سپس به جایگاه و موقعیت شخص گسترش یافته است. (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۱۲ / ۴۹۸) اگر این ایستادن و جایگاه به وسیله خود شخص انجام گیرد، از باب «قام، یقوم، مَقام» می‌باشد که میم آن مفتوح است و اگر ایستادن و تعیین جایگاه از سوی دیگری باشد، به متعدی شدن فعل نیاز دارد، لذا به باب اِفعال می‌رود و «اقام، یقیم، مُقام» می‌شود.

جمع مقام در فارسی مقامات، به معنای جای ایستادن، جایگاه و منزلت (جبران مسعود، ۱۳۸۳: ۳ / ۱۶۴۲) و کنایه از مراتب است.(پادشاه، ۱۳۶۳: ۶ / ۴۰۸۵) بنابراین مقامات اهل‌بیت، یعنی جایگاه و منزلتی که خداوند برای آنان در نظام آفرینش در نظر گرفته است. این مقامات را در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان به سه بخش تقسیم کرد که خود به مقامات دیگری قابل قسمت خواهد بود.

الف) مقام خلیفةاللهی و مقامات ناشی از آن

۱. مقام خلیفةاللهی

واژه خلیفه یک اصطلاح قرآنی است و ریشه آن خَلْف به معنای ضد قدام است و فعل آن «خَلَفَ فلان فلاناً، قام بالامر عنه» جای دیگری نشستن و کار دیگری را انجام دادن می‌باشد.

> والخلافة النيابة عن الغير امّا لغيبة المنوب‌عنه و امّا لموته و اما لعجزه و اما لتشريف المستخلف و علي هذه الوجه الاخير استخلف الله اولياؤه في الارض. (راغب، ۱۴۲۶: ۲۹۴)
>
> خلافت، جانشینی از سوی دیگری است یا به دلیل نبود آن شخص، یا به سبب مرگ او، یا به خاطر ناتوانی‌اش و یا به دلیل احترام به شخص. خلافت اولیاء الله از طرف خداوند از قسم چهارم می‌باشد.

بنابراین خلافت انسان از سوی خدا به سبب غیبت یا موت، یا ناتوانی خداوند نیست، بلکه برای تجلیل از شخص خلیفه، لقب خلیفةاللهی به او داده شده است.

فلسفه مقام: در اندیشه دینی، جهان هستی خاستگاهی به نام «الله» دارد؛ یعنی همه هستی از جمله انسان از او سرچشمه می‌گیرد: «اللَّهُ خَالِقُ كلِّ شَيءٍ وَهُوَ عَلَى كلِّ شَيءٍ وكيلٌ». (زمر / ۶۲)

در متون دینی از الله با اوصافی مانند: علیم، خبیر و حکیم یاد شده است؛ یعنی نظام هستی برای هدفی خاص آفریده شده است و تمام هستی، بدون استثنا، به سوی آن هدف در حرکت می‌باشند.

> وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاء وَالْأَرْضَ وَ مَا بَينَهُمَا بَاطِلًا ذَلِك ظَنُّ الَّذِينَ كفَرُوا فَوَيلٌ لِّلَّذِينَ كفَرُوا مِنَ النَّارِ. (ص / ۲۷)

با این تفاوت که هدف خلقت نسبت به بقیه موجودات با جبر محقق می‌شود، ولی نسبت به انسان باید با انتخاب و اختیار او تحقق یابد. بنابراین وظیفه خداوند از سر لطف و محبت به انسان، راهنمایی به سیر منتهی به هدف آفرینش و غیر آن می‌باشد، تا انسان خود یکی را انتخاب کند. خداوند این لطف را چنین بیان می‌کند:

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا. (انسان / ۳)
ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد یا ناسپاس.

از طرفی، گرچه خداوند عقل را به عنوان یک راهنما در نهاد بشر قرار داده است، ولی به دلیل ابعاد وجودی انسان، از قبیل دنیوی، اخروی، جسمی، روحی، فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... و به دلیل تأثیرپذیری عقل از مسائل گوناگونی مانند: هوای نفس، تن‌پروری، بی‌توجهی و... و تلاش شیطان برای گمراه کردن انسان، پیامبران را هم برای جبران کاستی‌های عقل فرستاد. امام کاظم علیه‌السلام می‌فرماید:

یا هشام، ان لله علي الناس حجّتين: حجّة ظاهرة و حجّة باطنة، فامّا الظاهرة فالرسل و الانبياء و الائمة و اما الباطنة فالعقول. (کلینی، ۱۳۹۰: ۱ / ۱۹)
ای هشام! خدا دو حجت بر مردم دارد: حجت آشکار و حجت پنهان. حجت آشکار رسولان و پیامبران و امامان هستند و حجت پنهان عقل مردم است.

بنابراین همان‌گونه که انسان‌ها در پیدایش حجت باطنی نقشی ندارند، در تعیین حجت ظاهری نیز نقشی ندارند. بر این اساس، خلافت الهی یک مقام انتصابی است. آیات فراوانی بر این مسئله دلالت می‌کنند، از آن جمله:

يا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاك خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكم بَينَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيضِلَّك عَن سَبِيلِ اللَّهِ. (ص / ۲۶)

و اما اینکه چه کسانی و با چه ویژگی‌هایی و در چه شرایطی برای این کار انتخاب می‌شوند، بر عهده پروردگار است.

وَ إِذَا جَاءتْهُمْ آيةٌ قَالُواْ لَن نُّؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِي رُسُلُ اللّهِ اللّهُ أَعْلَمُ حَيثُ يجْعَلُ رِسَالَتَهُ. (انعام / ۱۲۴)

بر این اساس، همه انبیا این مقام را دارند، ولی نسبت به ائمه علیهم‌السلام باید به روایات استناد کرد؛ از جمله روایات قابل استناد برای اثبات این مقام برای شخص امام علی علیه‌السلام، روایت یوم‌الدار است. در پی نزول آیه «وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَك الْأَقْرَبِينَ» (شعراء / ۲۱۴) پیامبر دعوت علنی به اسلام را آغاز کرد و پس از دعوت بنی‌هاشم به پذیرش اسلام، فرمود:

فَاَيُّكُمْ يُوازِرنُي عَلي هذَا الامرِ عَلي اَن يَكُونَ اَخي وَ وَصيي وَ خَليفَتي فيكُمْ.
کدام‌یک از شما پشتیبان من خواهد بود تا برادر، وصی و جانشین من میان شما باشد؟

در پی این سخنان، سکوت مطلق بر مجلس حاکم شد و هیچ کس جواب نداد. علی‌علیه‌السلام گفت: من ای رسول خدا.

با اینکه رسول خدا سه بار سخن خود را تکرار کرد، هر بار تنها او پاسخ داد. آن‌گاه حضرت رو به جمعیت کرد و فرمود:

إنَّ هذَا اَخي وَ وَصيّي وَ خَليفَتي فيكُم، فَاسْمَعوا لَه و اَطيعُوه.
مردم این جوان برادر، وصی و جانشین من میان شماست، به سخنان او گوش فرا دهید و از او پیروی کنید.
فَقامَ القَومُ يَضْحكُون، فَيَقولونَ لاَبي‌طالب قَد اَمَرَكَ اَن تَسْمَعَ لابْنِكَ و تَطيعَ.
(ابن اثیر، ۱۳۹۹: ۲ / ۶۳؛ طبری، بی‌تا: ۲ / ۶۳؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸: ۱۳ / ۲۴۴؛ ابن کثیر، ۱۳۶۹: ۱ / ۴۵۹ و ۴۶۰؛ همو، ۱۴۱۸: ۲ / ۳۸۱؛ نسایی، ۱۴۱۹: ۹۹؛ هیثمی، بی‌تا: ۸ / ۳۰۳؛ قندوزی، بی‌تا: ۱۰۵)
در این هنگام مجلس پایان یافت و حاضران با خنده و تمسخر به ابوطالب گفتند: به تو دستور داد از پسرت پیروی کنی و از او فرمان ببری.

در این روایت که از منابع اهل سنت نقل شده است، پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله به صراحت امام علی‌علیه‌السلام را خلیفه خود معرفی کرد.

درباره بقیه ائمه‌علیهم‌السلام نیز روایات فراوانی داریم؛ از جمله امام رضاعلیه‌السلام فرمودند:

الائمة خلفاء الله عزوجل في ارضه. (کلینی، ۱۳۹۰: ۲ / ۲۴۹)
امامان‌علیهم‌السلام جانشینان خداوند در زمین او هستند.

۲. مقام حجةاللهی

ریشه واژه «حجة» از «حَجّ» به معنای «قصد» است (فیومی، ۱۴۲۵: ۱۲۱) و «حجة» به معنای برهانی است که مقصد را روشن کند (راغب، ۱۴۲۶: ۲۱۹) و در اصطلاح منطق به آنچه هر یک از دو طرف دعوا برای اثبات نظر خود استدلال کنند، گفته می‌شود. (مظفر، ۱۳۸۸: ۲۱۷)

حجت در واقع استدلال خاصی است که اثبات‌کننده مقصود است و چون که موجب

غلبه بر خصم می‌شود، به آن از باب نامگذاری «سبب به نام مسبَّب» حجت می‌گویند.

با توجه به معنای لغوی حجت، مقام حجةاللهی، جایگاه و مقامی است که خداوند برای افراد قرار داده است تا با آنها، ادعای خود را در قیامت اثبات کند. این مقام از مقام خلیفةاللهی سرچشمه گرفته است، یعنی کسی که به مقام خلیفةاللهی نصب شد، وسیله‌ای برای ادعای خداوند در قیامت در برابر منکران خواهد بود. (کلینی، ۱۳۹۰: ۱ / ۲۵۰)

فلسفه مقام: جهان هستی در اندیشه دینی به دو بخش «غیب» و «شهود» تقسیم می‌شود و جهان آخرت یا معاد یکی از مصادیق جهان غیب، می‌باشد که باید انسان‌ها به آن منتقل شوند. از طرفی، جهان آخرت بازتاب اعمال انسان‌هاست؛ با این تفاوت که جهنم برآیند رفتار و کردار انسان، با توجه به صفت عدل خداست و بهشت برآیند رفتار و کردار انسان با توجه به فضل خداوند است.

از طرف دیگر، به دلیل خارج بودن جهان غیب از حوزه حس، قبول آن برای انسان دشوار است، ولی واقعیتی است که یک روز انسان با آن روبه‌رو خواهد شد؛ از این رو خداوند برای اینکه راه عذر انسان را هنگام رویارویی با واقعیت جهان آخرت ببندد، پیامبران را فرستاد:

رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِئَلاَّ يكونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كانَ اللّهُ عَزِيزاً حَكيمًا. (نساء / ۱۶۵)

بنابراین حجةالله بودن انبیا و ائمه به دو معناست:

۱. خداوند در قیامت در برابر انکار منکران چنین استدلال می‌کند که آنان را فرستادم و پیام مرا رساندند.

۲. در قیامت در برابر انکار منکران که پیمودن راه حق را ناشدنی می‌شمارند، آنان را به عنوان نمونه عملی راه طی شده معرفی می‌نماید.

امام صادق علیه‌السلام درباره ضرورت وجود حجةالله فرمود:

انّ الحجةَ لاتَقوم لله عَزّوجلّ عَلي خَلْقِهِ اِلاّ بامام. (کلینی، ۱۳۹۰: ۲ / ۲۳۸)

بدون تردید حجت خدا بر مردم وقتی قطعی خواهد شد که خداوند پیشوایی را نصب کند.

حجةالله بودن رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله با آیات قرآن که همه انبیا را حجت می‌داند ـ از جمله آیه یاد شده ـ اثبات می‌شود، اما نسبت به ائمه‌علیهم‌السلام، در منابع اهل سنت از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله درباره شخص امیرمؤمنان این‌گونه روایت شده است:

عَن اَنس بنِ مالك قالَ كُنت عِند النبي فَرَأي عَلِيّاً مُقبلاً فقال: اَنَا وَ هذَا حُجَّةٌ عَلْي اُمَّتي يَومْ القِيامَة. (بغدادی، بی‌تا: ۲ / ۸۸)

انس بن مالک می‌گوید: حضور پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله بودم و علی‌علیه‌السلام به طرف ما می‌آمد. همین‌که چشم رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله به علی‌علیه‌السلام افتاد، فرمود: من و این حجت [خدا] بر امّتم در روز قیامت هستیم.

درباره بقیه ائمه نیز حاکم حسکانی ذیل آیه «اهدنا الصراط المستقیم» از جابر بن عبدالله چنین نقل می‌کند:

جابر بن عَبْدُالله قالَ: قالَ رَسولُ الله: اِنَّ الله جَعَلَ عَلَياً وَ زَوَجَته وَ ابنَيْه حُجَجُ الله عَلي خَلْقِه و هُمْ اَبوابُ العِلمِ في اُمَّتي، مَن اهتَدي بِهِم هَدي اِلي صِراطِ المُستَقيم. (حسکانی، ۱۴۲۷: ۱ / ۹۱)

رسول خدا فرمود: بدون تردید خداوند، علی و همسرش و دو پسرش را حجت‌های خدا بر خلقش قرار داد. اینان درهای علم در امت من هستند. هر کس به وسیله اینان هدایت شود، به صراط مستقیم راه یافته است.

در منابع روایی شیعه، مقام حجةاللهی ائمه بسیار مورد تأکید قرار گرفته است. برای نمونه رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:

اَنَا و عَلي وَ فاطِمَة وَ الحَسَنُ و الحُسَينُ و تِسعةٌ مِن وُلْدِ الحُسَين حُجَجُ الله عَلي خَلْقِه؛ اَعْداءُنا اَعداءُ الله و اولياءُنا اَولياءُ الله. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۶ / ۲۲۸)

من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نُه فرزند حسین حجت‌های خدا بر خلق او هستیم. دشمنان ما دشمنان خدا و دوستان ما دوستان خدا هستند.

۳. مقام ولی‌اللهی

واژه ولی و ولایت در متون دینی فراوان به کار رفته است. ولی در لغت معانی متعددی دارد. لغت‌شناس معروف عرب ابوهلال عسکری درباره ریشه این واژه می‌گوید:

اَصلُ الولي جَعْلُ الثاني بَعدَ الاوّلِ مِن غَيرِ فَصلٍ، مِن قَولِهِم هذا يَلي ذاكَ وَلِيـاً. (عسکری، ۱۳۵۳: ۲۳۵)

اصل ولی، قرار دادن دومی بعد از اولی بـدون واسـطه اسـت. ایـن واژه از قـول عرب گرفته شده است که می‌گویند: این پشت سر آن است.

وَالوِلايَة تَولّي الاَمْر. (راغب، ۱۴۲۶: ۸۸۵)

ولایت، مدیریت کردن کار است.

مقام ولایت ولی اللهی از مقـام خلیفـةاللهی سرچشـمه گرفتـه اسـت؛ یعنـی اگـر او جانشین خدا است، باید بتواند در جهان هستی تصرف کند.

فلسفه مقام: با توجه به اهمیت مقام خلیفةاللهی، مدعیان ایـن مقـام در جامعـه فـراوان خواهند شد و چه بسا به گمراهی گروهی از معتقدان به خداوند بینجامد، از این رو خداوند باید نشانه‌ای در اختیار خلیفه خود قرار دهد تا مردم او را بشناسند. این نشـانه بـه تعبیـر قرآن «تصرف در تکوین» می‌باشد. این توانایی تنهـا در اختیـار ایـن گـروه مـی‌باشـد و دیگران از انجام آن ناتوان می‌باشند و در علم کـلام، بـه دلیـل نـاتوانی دیگـران بـه آن «اعجاز» یا «معجزه» می‌گویند. این توانایی یا تصرف در تکوین در اختیار همه خلفاء الله (اعم از پیامبر و امام) می‌باشد؛ گرچه مصداق آن متناسب با شرایط مکـانی و زمـانی هـر یک از خلفای خدا متفاوت است. از چنین توانایی، به ولایت تکـوینی تعبیـر مـی‌شـود و کارآیی چنین ولایت و تصرفی تنها اثبات صداقت پیـامبر و امـام در ادعـای پیـامبری و امامت است.

با توجه به اینکه این ولایت جعلی است، چند و چون آن بـه دسـت خداونـد اسـت و اوست که می‌داند این ولایت را در اختیار چه کسی بگذارد و چه مقدار به او ولایت دهد. به این آیه توجه کنید:

أَنِّي أَخْلُقُ لَكم مِّنَ الطِّينِ كهَيئَةِ الطَّيرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيكونُ طَيرًا بِـإِذْنِ اللّـهِ وَأُبْـرِئُ الأكمَهَ والأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللّهِ وَأُنَبِّئُكم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِـي بُيوتِكمْ إِنَّ فِي ذَلِك لآيَةً لَّكمْ إِن كنتُم مُّؤْمِنِينَ. (آل‌عمران / ۴۹)

در این آیه به چند توانایی حضرت عیسی اشاره شده است، ولـی آن حضـرت تأکیـد می‌کند که این توانایی‌ها از خداست؛ نه از خود او.

پیشتر بیان کردیم که فلسفه جعل خلیفةالله در زمین، رفع کاستی‌های عقل بشری در تشخیص هدایت از ضلالت است و بخش مهم این نوع هدایت در تنظیم روابط اجتماعی انسان‌ها می‌باشد. بدین‌سان یکی از وظایف ولیّ الله اجرای دستورات اجتماعی دین می‌باشد، چنان که اصل دین، اراده حق تعالی است که در بایدها و نبایدها (حرام و حلال) تجلی پیدا می‌کند. ولی خدا نیز در اداره جامعه باید چنین اختیاری داشته باشد و به این نوع توانایی یا حق تصرّف «ولایت تشریعی» می‌گوییم.

داشتن این نوع ولایت، در فرقه‌های اسلامی مورد اختلاف است، بنابراین اثبات آن اهمیت بسیاری دارد.

یک. ولایت تشریعی رسول خداﷺ: یکی از وظایف مهم پیامبر تفسیر جامع و همه‌جانبه دین است. این وظیفه در این آیه بیان شده است:

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ. (نحل / ۴۴)

اگر تفسیر دین به عهده پیامبر گذاشته شده است و اینکه او باید مجملات، متشابهات و مبهمات آیات قرآن و ناگفته‌های دین را بیان کند، وظیفه امت هم این خواهد بود که آنچه را پیامبر بیان می‌کند، بپذیرند. این وظیفه در این آیه بیان شده است: «وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ». (حشر / ۷)

دانشمندان اسلامی (شیعه و سنی) بر این باورند که این آیه درباره غنائم وارد شده است، ولی شأن نزول، مخصِّص آیه نیست و همه دستورات و نواهی حضرت را دربرمی‌گیرد (طبرسی، ۱۳۹۰: ۹ / ۲۵۹؛ قرطبی، ۱۴۰۵: ۱۸ / ۱۷)، حتی روایاتی در منابع اهل سنت نقل شده است که رسول خدا برای لزوم تبعیت مردم از سنّت خود، به همین آیه استدلال کرده است. (قرطبی، ۱۴۰۵: ۱۸ / ۱۷)

در آیه دیگری مؤمن بودن مردم را به پذیرش تمام قضاوت‌های رسول خداﷺ مشروط کرده است. مانند:

فَلاَ وَ رَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَيَجِدُواْ فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيتَ وَ يسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا. (نساء / ۵)

در آیه دیگر در برابر تصمیم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، قدرت انتخاب را از مردم سلب کرده و فرموده است:

وَ مَا كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَن يكونَ لَهُمُ الْخِيرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَن يعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا. (احزاب / ۳۶)

بدین‌سان ولایت تشریعی پیامبر بر اساس آیات قرآن مسلّم و انکار ناپذیر است.

دو. ولایت تشریعی ائمه علیهم‌السلام: ولایت تشریعی ائمه علیهم‌السلام در روایات بسیاری مورد تأکید قرار گرفته است که روایت غدیر مشهورترین آنهاست. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

اَلَسْتُ اَولي بِكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُم؟ قالوا: بَلي، فَقال: مَنْ كُنْتُ مَولاه فَهذا عَلِيٌّ مُولاه.[1]

آیا من نسبت به شما سزاوارتر در تصرف نیستم؟ همه گفتند: آری، سپس فرمود: هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست.

این حدیث مورد اتفاق دانشمندان اهل سنت می‌باشد که به دلیل مجال اندک تنها به نقل یکی از آنها بسنده می‌کنیم.

ابن‌مغازلی پس از آنکه حدیث غدیر را از سیزده طریق نقل می‌کند، از قول «فضل بن محمد» ـ یکی از دانشمندان اهل‌سنت ـ می‌نویسد:

هذا حديث صحيح عن رسول الله و قد روي حديث غدير خم عن رسول الله نحو من مائة نفس منهم العشرة و هو حديث ثابت لااعرف له علّة، تفرّد علي بهذه الفضيلة، ليس يشركه فيها احد. (ابن مغازلی، ۱۳۹۴: ۲۷)

این حدیث از پیامبر| صحیح است. حدیث غدیر را حدود صد نفر از صحابه نقل کرده‌اند که عشره مبشره (ابوبکر، عمر، عثمان، علی، سعد بن ابی وقاص و...) از جمله آنان می‌باشند. این حدیث قطعی است و من نقصی در آن نمی‌بینم. این امتیازی است که به علی× اختصاص دارد و هیچ کس با او در این امتیاز شریک نیست.

ولایت تشریعی امامان در روایات شیعه بسیار مورد توجه قرار گرفته است که به دلیل محدودیت فرصت از آوردن آنها خودداری می‌کنیم. (کلینی، ۱۳۹۰: ۲ / ۳۲۱ ـ ۲۸۴)

---

۱. به دلیل کثرت منابع از آوردن آنها خودداری شد. برای اطلاع به منابع حدیثی مراجعه کنید.

ب) مقام امامت و مقامات ناشی از آن

۱. مقام امامت

ریشه امام، «ام» است و به هر چیزی که بقیه چیزهای اطرافش به آن ضمیمه شود، امّ گفته می‌شود. (فراهیدی، بی‌تا: ۸ / ۴۳۳)

بر این اساس به آنچه اصل پیدایش، تربیت، اصلاح یا آغاز یک شی باشد «امّ» نامیده می‌شود، مثل: امّ‌الکتاب، امّ القري، امّ النجوم و... . (راغب اصفهانی، ۱۴۲۶: ۸۵)

بدین‌سان امام نیز معنای گسترده‌ای دارد، چنان‌که گفته شده است:

> وَ الاِمام: المُؤْتَمُّ به، اِنساناً کانَ یَقْتَدي بِقَولِهِ اَو فِعلَه اَو کِتاباً اَو غیرِ ذلك، مُحِقّاً کاَن اَو مُبْطِلاً و جَمْعُه اَئِمَّه. (همان: ۷۸)
>
> امام چیزی است که انسان از او پیروی می‌کند، چه انسانی باشد که از رفتار و گفتارش پیروی کند و چه کتاب و چه غیر آن و فرقی ندارد که بر حق باشد یا باطل؛ جمع آن ائمه است.

شیخ صدوق می‌گوید: در بغداد از ابوبشر لغوی از معنای امام پرسیدم، گفت:

> هو المتقدم بالناس و الامام هو المطمر و هو التر الذي يبني عليه البنا و الامام هو الذهب الذي يجعل في دارالضرب ليؤخذ عليه عيار والامام هو الخيط الذي يجمع حبات العقد و الامام هو الدليل في السفر في ظلمة الليل و الامام هو السهم الذي يجعل مثالا يعمل عليه السهام. (صدوق، ۱۴۱۸: ۹۶)
>
> امام کسی است که مردم به او اقتدا می‌کنند. امام ریسمان بنّایی است که بنا را با آن تنظیم می‌کنند. امام طلایی است که معیار تشخیص عیار سکه می‌باشد. امام نخی است که دانه‌های تسبیح را جمع می‌کند. امام راهنمای کاروان در شب ظلمانی و تاریک است. امام تیری است که بقیه تیرها را بر اساس آن می‌سازند.

اگر به مصادیقی که شیخ صدوق از آن لغوی متخصص نقل می‌کند، توجه کنیم، قدر مشترک مصادیق این است که «نسبت به بقیه، نقش الگو را دارد».

فلسفه مقام: در هدایت انسان به کمال تنها دادن اطلاعات و ارائه راهنمایی علمی کافی نیست، بلکه باید الگوی عملی نیز ارائه شود. ارائه الگوی عملی از دو جهت ضرورت دارد:

الف) ارائه نمونه عینی کار: تا کسانی که می‌خواهند وارد مسیر شوند، بدانند در آینده چه خواهند شد و به کجا خواهند رسید.

ب) قابلیت طی شدن مسیر: ارائه الگو به کسانی که می‌خواهند وارد مسیر شوند، نشان می‌دهد که گرچه مسیر طولانی است، ولی طی شدنی است. بر این اساس، خداوند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را الگو معرفی می‌کند:

لَقَدْ كانَ لَكمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكرَ اللَّهَ كثِيراً. (احزاب / ۲۱)

باید توجه داشت خلیفه تنها واسطه میان خدا و خلق برای رساندن پیام نیست، بلکه الگوی عملی طی مسیر هدایت نیز هست و با توجه به ابهامات مسیر، تنها خدا می‌داند چه کسی می‌تواند امام باشد، از این رو جعل مقام امامت در اختیار خداست و اوست که این مقام را اعطا می‌کند:

وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُك لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِن ذُرِّيتِي قَالَ لاَ ينَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ. (بقره / ۱۲۴)

امامت ائمه علیهم‌السلام: امامت امامان علیهم‌السلام در روایات اهل سنت نیز وارد شده است. درباره امام علی علیه‌السلام روایات بسیاری هست، برای نمونه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

اوحي الي في علي انه سيد المسلمين و امام المتقين. (ابن‌مغازلی، ۱۳۹۴: ۱۰۴؛ ابن‌اثیر، بی‌تا: ۱ / ۶۹؛ نیشابوری، بی‌تا: ۳ / ۱۳۷؛ هیثمی، بی‌تا: ۹ / ۱۲۱)

درباره علی به من وحی شده است که او سرور مسلمانان و امام پرهیزکاران است.

آن حضرت در روایت دیگری فرمود:

ان وليكم الله و ان امامكم علي ابن ابي‌طالب، فناصحوه و صدّقوه، فان جبرئيل اخبرني بذلك. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸: ۲ / ۹۸)

بی‌تردید سرپرست شما خداست و بدون تردید امامتان علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام است. خیرخواه او باشید و گفتارش را تصدیق کنید. بی‌تردید جبرئیل این گزارش را به من داده است.

درباره بقیه امامان علیهم‌السلام نیز روایاتی در منابع اهل سنت وارد شده است، مانند:

عن جابر بن عبدالله انصاري قال، قال لي رسول الله: يا جابر، ان اوصيائي و

ائمة المسلمين من بعدي اولهم علي ثـم الحسـن ثـم الحسـين ثـم علـي بـن الحسين ثم محمد بن علي المعروف بالباقر ستدركه يا جابر، فاذا لقيتـه فـاقراه مني السلام، ثم جعفر بن محمد ثم موسي بن جعفر ثم علـي بـن موسـي ثـم محمد بن علي ثم علي بن محمد ثم الحسن بن علي ثم القائم، اسمه اسـمي و كنيته كنيتي ابن الحسن بن علي، ذاك الذي يفتح الله تبارك و تعالي علـي يديـه مشارق الارض و مغاربها، ذاك الذي يغيب عن اوليائه غيبة لا يثبت علي القول بامامته الا من امتحن الله قلبه للايمان. قـال جـابر: فقلـت: يـا رسـول الله فهـل للناس الانتفاع به في غيبته؟ فقال: اي والذي بعثني بالنبوة، انهم يستضيئون بنور ولايته في غيبته كانتفاع الناس بالشمس و ان سترها سحاب. هـذا مـن مكنـون سرالله و مخزون علم الله، فاكتمه الا عن اهله. (قندوزی، بی‌تا: باب۹۴، ۴۹۶)

جابر می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای جابر! اولین فرد از اوصیای من و رهبران مسلمانان بعد از من، علی است و بعد از او حسن و بعد از او حسین و بعد از او علی فرزند حسین و بعد از او محمد فرزند علی است که معروف به باقر است. ای جابر تو (آن قدر می‌مانی که) او را ببینی. وقتی او را دیـدی، سـلام مـرا بـه او برسان.

بعد از او جعفر فرزند محمد و بعد از او موسی فرزند جعفر و بعد از او علـی فرزنـد موسی و بعد از او محمد فرزند علی و بعد از او علی فرزند محمد و بعد از او حسن فرزند علی و بعد از او قائم است که اسم او اسم من و کنیه‌اش کنیه من اسـت. او فرزند حسن بن علی و همان فردی است که خداوند به وسیله او شـرق و غـرب را فتح خواهد کرد. او همان فردی است که از طرفدارانش پنهان است و غیبت او بـه اندازه‌ای طولانی است که تنها کسانی که خداوند قلبشان را امتحان کرده باشد، بر امامت او باقی خواهند ماند.

جابر پرسید: ای رسول خدا! در زمان غیبت، آیـا مـردم از او اسـتفاده مـی‌کننـد؟ پیامبر فرمود: آری، ای جابر! قسم به خدایی که مرا به پیامبری برگزید، همان‌گونه که مردم از خورشید در زمانی که ابر آن را پوشانده است اسـتفاده مـی‌کننـد، در زمان غیبت او نیز، مردم از نور ولایتش استفاده می‌کنند. ای جـابر! ایـن از اسـرار پنهان خداوند و علم مخفی اوست. این سخن را به هر کس مگو؛ مگر کسانی کـه اهل این سخن هستند.

مسئله امامت امامان علیهم السلام در روایات شیعه مسئله‌ای قطعی است؛ به گونه‌ای که نیازی به آوردن این روایات نیست.

با توجه به مقام امامت و الگو بودن امام، چند مقام دیگر نیز از این مقام سرچشمه می‌گیرد:

۲. مقام هدایة الناس

مقام امامت را از زاویه‌های گوناگونی می‌توان دید؛ از این زاویه که او جلوتر از مردم حرکت می‌کند، امام است و از این زاویه که مردم را باید همراه خود ببرد، هادی است. مقام هدایت دشوارتر از امامت است، زیرا همراه کردن مردم در مسیر هدایت بدون تخلف از دستورات، کاری دشوار است. هادی خود باید راه هدایت را بدون سرپیچی از دستورات خداوند طی کند. خداوند این وظیفه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را چنین به او گوشزد می‌کند: «فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ». (شوری / ۱۵)

طی مسیر هدایت بدون تخلف مذکور برای پیامبر امری طبیعی است، ولی او باید خلق را هم با خود همراه سازد، لذا خداوند به او دستور می‌دهد: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مَن تَابَ مَعَكَ وَ لاَ تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ». (هود / ۱۱۲)

پیامبر به دلیل دشواری همراه کردن خلق با خود فرمود:

> شَيَّبَتْنِي هُود. (کاشانی، ۱۳۹۳: ۱ / ۸۱۵)
> سوره هود مرا پیر کرد.

ابن‌عباس می‌گفت:

> هیچ آیه‌ای بر پیامبر به دشواری این آیه نازل نشد؛ از این رو می‌فرمود: سوره هود مرا پیر کرد. (همان)

فلسفه مقام: ابعاد وجودی انسان و تأثیر رفتار، افکار و گفتار او در زندگی اخروی و کاستی‌های عقل در هدایت این ابعاد، نیاز به وحی را ضروری می‌سازد. بنابراین نیاز یاد شده زمانی برطرف می‌شود که امام خلق را هدایت کند و مردم هم از او پیروی کنند.

هدایت امامان علیهم‌السلام: مسئله هدایت ائمه علیهم‌السلام در روایات شیعه و سنی مورد توجه قرار گرفته است. برای نمونه طبق روایات اهل سنت، ذیل آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ

هادٍ» (رعد / ۷)، پیامبر خطاب به علی‌علیه‌السلام فرمود:

> اَنَا المُنْذِر وَ عَليّ الهادي و بك يا عَليّ يَهتَـدي المُهتَـدون مِـن بعـدي. (متقـی هندی، ۱۴۰۹: ۱۱ / ح ۳۳۰۱۲؛ نیشابوری، بی‌تا: ۳ / ۱۴۰؛ ابن عساکر، بی‌تا: ۴۲ / ۳۵۹؛ حسکانی، ۱۴۲۷: ۱ / ۴۶۵)
>
> من ترساننده‌ام و علی‌علیه‌السلام هدایت کننده است. ای علی! پس از من هدایت‌شدگان به وسیله تو هدایت می‌یابند.

ذیل آیه «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّـا صَـبَرُوا وَ كـانُوا بِآياتِنَـا يوقِنُـونَ» (سجده / ۲۴)، در منابع اهل سنت آمده است:

> نزلت في ولد فاطمة خاصة جعل الله منهم ائمة يهدون بامره. (حسکانی، ۱۴۲۷: ۱ / ۶۷۶)
>
> مصداق این آیه تنها فرزندان فاطمه می‌باشند. خداوند از میان آنان امامـانی قـرار داده است که به دستورش هدایت می‌کنند.

این مسئله در روایات شیعه نیز بسیار مورد توجه قرار گرفته است. بـرای نمونـه امـام باقرعلیه‌السلام ذیل آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِكلِّ قَـوْمٍ هـادٍ» (رعـد / ۷) فرمـود: منـذر رسـول خداست و ادامه داد:

> لِكُلِّ زَمانٍ مِنّا هادٍ يهديهم الي ما جاء به نبي الله، ثم الهداة من بعـده علـي، ثـم الاوصياء واحد بعد واحد. (کلینی، ۱۳۹۰: ۲ / ۲۴۷)
>
> در هر زمانی یکی از ما هدایت‌گـر خلـق هسـتیم، بـه آنچـه رسـول خـدا آورده اسـت. هدایت‌کنندگان پس از رسول خدا، علی‌علیه‌السلام و جانشینان او یکی پـس از دیگـری هستند.

۳. مقام مخزن علم الهی

یکی از مقاماتی که برای اهل‌بیت در روایات شیعه و سنی در نظر گرفته شده، برخورداری از علم لدنّی است.

فلسفه مقام: مخزن علم الهی بودن و برخورداری از دانش فرابشری لازمه مقام امامـت و هدایت است، زیرا اگر امام به وظایفش علم نداشته باشد، نمی‌تواند مردم را هدایت کند

و غرض از نصب او حاصل نخواهد شد و در صورت ناآگاهی از ابعاد هدایت، انسان‌ها را گمراه خواهد کرد، بنابراین عالم بودن امام ضروری است. دو راه برای کسب علم وجود دارد.

یک. آموزش بشری: این نوع آموزش محدودیت‌های بسیاری دارد؛ مانند: شرایط سنی و جسمی، وجود امکانات، از قبیل معلم و... . مهم‌ترین محدودیت دانش بشری برای امامت و رهبری جامعه این است که ابزار دانش بشری حس و عقل است، در حالی که بخش مهمی از هدایت انسان، هدایت او به زندگی اخروی و راه کسب سعادت آن جهان و... می‌باشد و با دانش بشری نمی‌توان در این زمینه راه به جایی برد.

دو. آموزش الهی: این نوع آموزش محدودیت‌های یاد شده را ندارد؛ زیرا افاضه و اشراقی از بالا و اراده خداوند متعال است: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». (یس / ۸۲)

با توجه به اینکه اشراق و افاضه از خداوند می‌باشد، شرط سنی ندارد، بلکه کودک در گهواره هم می‌تواند از آن بهره‌مند باشد:

> يا أُخْتَ هارُونَ مَا كانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كانَتْ أُمُّكِ بَغِيا * فَأَشارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كيفَ نُكَلِّمُ مَن كانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيا * قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيا. (مریم / ۳۰ ـ ۲۸)

به این نوع دانش چون به طور مستقیم از خداوند می‌باشد «علم لدنی» می‌گویند و کمیت و محدوده واگذاری‌اش به دست خداوند است. آنچه عقل به طور قطع حکم می‌کند این است که امام باید نسبت به مسائل دین و آنچه در حوزه وظایف اوست، آگاه باشد و پذیرفته نیست که خداوند کسی را امام نصب کند و هدایت مردم را از او بخواهد، ولی دانش لازم برای این هدایت را در اختیارش نگذارد و آنگاه که مردم وظیفه خود را در مسائل مختلف از امام سوال می‌کنند، اظهار بی‌اطلاعی کند! این نقض غرض است که درباره خداوند محال می‌باشد.

اینکه دانش حضرت آدم فرابشری است و این آموزش به طور مستقیم توسط خداوند انجام گرفت، بارها در قرآن مورد اشاره قرار گرفته است، مانند:

وَ عَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلاَئِكةِ فَقَالَ أَنبِئُونِي بِأَسْمَاء هَـؤُلاء إِن كنتُمْ صَادِقِينَ. (بقره / ۳۱)

درباره بقیه انبیاء نیز آیات فراوانی وجود دارد که از آوردن آنها خودداری می‌کنیم.

علم الهی امامانعلیهم‌السلام: برخورداری امامان علیهم‌السلام از دانش فرا بشری در روایات اهل سنت مورد تأکید قرار گرفته است، برای نمونه:

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: انا مدينة العلم و علي بابها، فمن اراد المدينة فليات الباب. (ابن‌مغازلی، ۱۳۹۴: ۸۰؛ گنجی، بی‌تا: ۲۲۰؛ ابن اثیر، ۱۳۹۹: ۴ / ۹۵؛ متقی هندی، ۱۴۰۹: ۱۱ / ۶۰۰)

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: من شهر علم هستم و علی در آن است. هر کس می‌خواهد از این شهر علم استفاده کند، باید از این در وارد شود.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در حدیث ثقلین درباره همه امامان بر این مسئله تأکید کرده است:

قال رسول الله: اني تارك فيكم الثقلين؛ كتاب الله و اهل‌بيتي و انهما لن يفترقا حتي يردا علي الحوض و سالت ربي ذلك، فاعطائي، فلاتتقدموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهما، فتهلكوا ولا تعلّموهم فانّهم اعلم منكم. (قندوزی، بی‌تا: ۳۷)[۱]

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: دو چیز گران‌بها را میان شما می‌گذارم: یکی کتاب خدا و دیگری اهل‌بیتم و این دو بی‌تردید از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند و از پروردگارم خواسته‌ام که این دو از هم جدا نشوند و خداوند این دعای مرا پذیرفت. پس از آنان پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید و از آنان باز نمانید که هلاک می‌شوید و به آنان چیزی نیاموزید، بی‌تردید آنها از شما داناترند.

در این روایت با توجه به امامت امامان، هر نوع سرپیچی عملی از آنان، کندروی یا تندروی، مورد نقد قرار گرفته است و با توجه به جایگاه امامتشان، داناترین امت معرفی شده‌اند.

مسئله علم لدنّی ائمه در روایات شیعه بسیار برجسته‌تر مورد توجه قرار گرفته و از زوایای مختلف بررسی شده است. ما به چند محور آن اشاره می‌کنیم.

---

۱. بر اساس نقل راویان، پیامبر این حدیث را حداقل در چهار مورد بیان کرده است. عبارت‌ها کمی تفاوت دارند، ولی محتوا یکی است.

یک. لدنّی بودن علم: مسئله لدنی بودن علم امامان علیهم‌السلام در روایات شیعه بسیار مورد تأکید قرار گرفته است، چنان‌که امام رضا علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

الامام واحد دهره، لا یدانیه احد و لا یعادله عالم و لا یوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظیر، مخصوص بالفضل کله من غیر طلب منه له و لااکتساب، بل اختصاص من المفضل الوهاب. (کلینی، ۱۳۹۰: ۲ / ۲۵۷)

امام شخصیت منحصر به فرد دوران خود است، کسی هم‌ردیف او نیست، هیچ عالمی برابر او نیست، مثل و مانندی ندارد، فضل ویژه خداوند شامل او شده است؛ بدون اینکه در پی دریافت آن باشد یا برای به دست آوردنش تلاشی کرده باشد، بلکه خداوند بخشنده این ویژگی‌ها، به او بخشیده است.

دو. حداقل علم لدنّی: پیش‌تر بیان شد که از نظر عقلی امام باید آنچه را مربوط به حوزه دین است بداند. این مسئله در روایات اسلامی نیز منعکس شده است. امام صادق علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

فهو عالم بما یرد علیه من ملتبسات الدجي و معمیات السنن و شبهات الفتن. (همان: ۲۶)

پس او (امام) به هر سوالی که شود آگاه است؛ چه این پرسش از اشتباهات گمراه‌کننده فکری باشد و چه از سنت‌های فراموش شده رسول خدا و چه از شبهه‌های فتنه‌ها که تشخیص حق و باطل در آن دشوار است.

سه. محدوده علم امامان علیهم‌السلام: در گستره علم امامان علیهم‌السلام روایات متعدد و متفاوتی وارد شده است. به عنوان نمونه امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

والله اني لَأَعلَمُ ما في السماوات و ما في الارض و ما في الجنّة و ما في النار و ما کان و ما یکون الي ان تقوم الساعة. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۶ / ۱۱۱)

به خدا قسم آنچه را در آسمان‌ها و آنچه در زمین و آنچه در بهشت و آنچه در جهنم هست و آنچه تا کنون بوده و آنچه در آینده تا قیامت به وجود می‌آید، می‌دانم.

٤. مقام وراثة النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله

یکی از مقاماتی که برای اهل‌بیت در نظر گرفته شده، وراثت از رسول خداست.

فلسفه مقام: گرچه پیامبر مانند همه از دنیا می‌رود و مانند همه هنگام مرگ مالک اشیایی است که از او بر جای مانده است و بازماندگان او آنها را به ارث می‌برند، ولی انبیا نسبت به دیگران امتیازاتی دارند که مقام خلیفةاللهی از جمله آنهاست و یکی از لوازم آن برخورداری از علم لدنی است. نیاز بشر به دانش وحیانی با مرگ پیامبر از بین نمی‌برد، پس باید این دانش در اختیار شخص دیگری باشد، تا مردم از آن استفاده کنند و گمراه نشوند.

وراثت امامان: برخورداری امامان از وراثت رسول خدا در روایات اهل سنت مورد تأکید قرار گرفته است؛ برای نمونه رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

> لكلّ نبي وصي و وارث و ان علياً وصيي و وارثي. (طبری، بی‌تا الف: ۲ / ۱۱۹؛ همان ب: ۱۳۱؛ ابن مغازلی، ۱۳۹۴: ۲۰۱)
>
> هر پیامبری وصی و وارثی دارد و بدون تردید وصی و وارث من علی بن ابی‌طالب است.

در بحث مقام خلیفةاللهی نیز از منابع اهل سنت نقل کردیم و گفتیم که پیامبر مقام خلافت و وارثت علی‌علیه‌السلام نسبت به خود را با هم بیان کرده است، لذا آن را تکرار نمی‌کنیم.

این مقام در روایات شیعه برجسته‌تر و شفاف‌تر بیان شده است؛ برای نمونه، راوی می‌گوید: از امام صادق‌علیه‌السلام درباره میراث رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیدم، فرمود:

> ان رسول الله لمّا قبض ورث علي علمه و سلاح و ما هناك، ثم صار الي الحسن، ثم صار الي الحسين. قال قلت: ثم صار الي علي بن الحسين، ثم صار الي ابنه، ثم انتهي اليك، فقال: نعم. (کلینی، ۱۳۹۰: ۲ / ۲۹۸)
>
> بدون تردید هنگامی که رسول خدا از دنیا رفت، علی علم و سلاح پیامبر را به ارث برد. پس از علی به حسن و بعد از حسن به حسین رسید. راوی می‌گوید: در اینجا من گفتم: پس از حسین به علی بن الحسین، سپس به پسرش و پس از آن به شما رسیده است؟ فرمود: آری.

در روایات شیعه تأکید شده است که مقام علمی ائمه همان دانشی است که در اختیار رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله بود و به آنان به ارث رسیده است؛ امام صادق‌علیه‌السلام فرمود:

ان رسول الله اعطي علم ما كان و ما هو كائن الي يوم القيامة، فورثنا من رسول الله وارثة. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۶ / ۱۱۱)

بدون تردید رسول خدا دانش آنچه را در گذشته اتفاق افتاده است و آنچه تا قیامت اتفاق می‌افتد، در اختیار داشت و ما آن دانش را به وراثت از پیامبر خدا به ارث برده‌ایم.

در روایات شیعه تأکید شده است که یکی از نشانه‌های شناخت امام این است که سلاح رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در اختیارش باشد. امام رضا علیه‌السلام فرمود:

فَيَكونُ عِندَه سِلاحُ رَسولِ الله. (صدوق، ۱۴۱۸: ۱۰۲)

[از جمله نشانه‌های امامت این است که] سلاح پیامبر نزدش باشد.

سلاح حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روایات شیعه به تابوت حضرت موسی علیه‌السلام تشبیه شده است که هر یک از بنی‌اسرائیل که به مقام نبوت می‌رسید، آن تابوت با آنچه در آن بود، در خانه او فرود می‌آمد.

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

انما مثل السلاح فينا مثل التابوت في بني‌اسرائيل، كانت بنواسرائيل اي اهل البيت وجدت التابوت علي بابهم، اوتوا النبوة، فمن صار اليه السلاح منا اوتي الامامة. (کاشانی، ۱۴۱۲: ۲ / ۱۳۳)

بی‌تردید مَثَل سلاح نزد ما مَثَل تابوت[1] در بنی‌اسرائیل است. آنان چنین بودند که هر کس تابوت در خانه‌اش یافت می‌شد، به نبوت می‌رسید. از ما هم هر کس سلاح نزد او برود، به امامت می‌رسد.

۵. مقام عصمة اللهی

مقام عصمت از مقامات مهم امامان علیهم‌السلام است. گرچه واژه عصمت در لغت به معنای «المنع و الحفظ؛ حفظ کردن شخص و مانع او شدن» (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۱۲ / ۴۰۳)، می‌باشد، ولی در اصطلاح کلام به «اقتدار شخص بر گناه نکردن که از اختیار او برمی‌خیزد»، گفته می‌شود.

---

۱. برای مطالعه بیشتر در مورد جریان تابوت و اشیا درون آن و کیفیت صعود و نزول آن بعد از موسی. بنگرید به: فیض کاشانی، ۱۳۹۳: ۱ / ۲۰۸. (ذیل آیه ۲۴۸ بقره)

معصوم بودن جانشین پیامبر مورد اجماع شیعه است، مانند این سخن:

اعلم ان الامامية (رضي الله عنهم) اتفقوا علي عصمة الائمة من الذنوب، صغيرها و كبيرها. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۵ / ۲۰۹)

بدان که شیعه امامیه (خداوند از آنان راضی باشد) بر عصمت امامان از گناه، کوچک آن و بزرگ آن، اتفاق نظر دارند.

فلسفه مقام: مقام عصمت لازمه مقام امامت است، زیرا هدایت درصورتی کامل خواهد بود که از خطا و اشتباه، عمدی و سهوی و کوچک و بزرگ، مصون باشد. دانشمندان شیعه بیانات مهمی درباره ضرورت عصمت در پیامبر و امام دارند. ما به بیان خواجه نصیرالدین بسنده می‌کنیم.

فيجب في النبي العصمة ليحصل الوثوق فيحصل الغرض. (حلی، بی‌تا: ۲۱۷)

واجب است پیامبر معصوم باشد تا اطمینان به دست آید و غرض از فرستادن او حاصل شود.

توضیح اینکه: هدف از فرستادن پیامبران، هدایت مردم به کمال است. این هدایت در صورتی محقق می‌شود که پیامبر آنچه را خدا گفته است، بی‌کم و زیاد به مردم برساند و مردم نیز به آنچه او بیان کرده است، عمل کنند. مردم در صورتی به گفتارش عمل خواهند کرد که اطمینان داشته باشند او در «گرفتن و رساندن وحی» دچار هیچ نوع تحریف عمدی و خطای سهوی و اشتباه نشده است و چنین اطمینانی آنگاه حاصل می‌شود که او را معصوم بدانند.

در بیان فلسفه عصمت تذکر دو نکته ضروری است:

الف) فلسفه عصمت بسیار گسترده‌تر از آنچه بیان شد، می‌باشد. (ر.ک. به: صدوق، ۱۴۱۸: ۱۳۳؛ همو، بی‌تا: ۲۱۷)

ب) مقام عصمت میان پیامبر صلی الله علیه و آله و امام مشترک است و با توجه به وظیفه مشترک این دو در هدایت خلق، فلسفه عصمت پیامبر، فلسفه عصمت امام هم می‌باشد.

عصمت امامان علیهم السلام: با دو دسته روایات می‌توان عصمت امامان را اثبات کرد:

الف) روایاتی که عصمت امامان علیهم‌السلام را به صراحت بیان می‌کنند. این‌گونه روایات در منابع اهل سنت وجود دارند؛ مانند این حدیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود:

انا و اهل‌بیتي مطهرون من الذنوب. (بیهقی، ۱۴۰۵: ۱ /۱۷۰؛ فسوی، بی‌تا: ۱ / ۴۹۸)
من و اهل‌بیتم از گناهان پاک هستیم.

از این مسئله در روایات شیعه نیز به صراحت یاد شده است؛ مثلاً امام رضا علیه‌السلام فرمود:

الامام المطهر من الذنوب و المبرأ من العیوب. (کلینی، ۱۳۹۰: ۲ / ۲۵۷)
امام از گناهان پاک و از عیب‌ها برکنار می‌باشد.

ب) روایاتی که به ملازمه بر عصمت دلالت می‌کنند. این‌گونه روایات متعدد و میان شیعه و اهل سنت مشترک است. ما تنها به تبیین یک روایت می‌پردازیم.

چنان که یاد شد، روایت ثقلین میان شیعه و اهل سنت مشترک است. در این روایت، پیامبر اهل‌بیت را کنار قرآن معرفی کرد و فرمود این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

بی‌گمان مقصود از جدا نشدن عترت از قرآن، جدا نشدن فیزیکی نیست، زیرا همراهی فیزیکی با قرآن به تنهایی ارزش ندارد و امکان‌پذیر هم نیست، پس مقصود رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از جدا نشدن عترت از قرآن، جدا نشدن عملی است و این هنگامی ارزش است و امکان دارد که افکار، گفتار و رفتار آنان در همه مراحل زندگی و در هر شرایطی مطابق آموزه‌های قرآن باشد. این هماهنگی همان عصمت است؛ زیرا کسی که افکار، رفتار و گفتارش مطابق قرآن باشد؛ گناه نمی‌کند و دچار خطا و اشتباه نمی‌شود.

٦. مقام قبولی اعمال

یکی از مقاماتی که در متون دینی برای اهل‌بیت در نظر گرفته شده، این است که قبولی اعمال به پذیرش ولایت آنان مشروط شده است، برای نمونه امام صادق علیه‌السلام فرمود:

لا یقبل الله اعمال العباد الا بمعرفته. (همان: ۲ / ۲۶۰)
خداوند اعمال بندگان را بدون شناخت امام نمی‌پذیرد.

فلسفه مقام: این مقام از مقام امامت سرچشمه می‌گیرد. فلسفه امامت هدایت خلق است و آن هنگامی تحقق می‌یابد که انسان هادی را بشناسد و به هدایت او تن دهد، بنابراین کسی که امام و هادی را نمی‌شناسد، به هدایت الهی تن نداده است و اعمال چنین کسی طبق موازین الهی سامان نیافته است، لذا کارهایش پذیرفته نمی‌شود.

مستندات این گفتار از قرآن چنین است که قرآن پذیرش توبه را مشروط به چهار چیز می‌داند: «وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى». (طه / ۸۱)

۱. از شرک برگردد. «وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ»

۲. به وحدانیت خداوند ایمان بیاورد. «آمَنَ»

۳. اعمال زشت گذشته را انجام ندهد. «عَمِلَ صَالِحًا»

۴. معیار عمل صالح آن نیست که خود شخص تشخیص دهد، بلکه باید مطابق معیار الهی باشد که هماهنگی با امام منصوب از طرف خداوند است. «ثُمَّ اهْتَدَى»

گرچه در فقه اسلامی سه نوع شرط: (صحت، کمال، قبول) برای اعمال در نظر گرفته شده است.

از طرفی، قرآن نیز شرط قبولی اعمال را تقوا می‌داند: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ». (مائده / ۲۷) هر عملی وقتی همراه تقواست که مطابق دستور خداوند باشد وگرنه همراه تقوا نیست و بر اساس این آیه، خدا آن را نمی‌پذیرد.

از طرف دیگر، اطاعت از خدا در صورتی تحقق می‌یابد که مردم به آنچه پیامبر دستور داده است، عمل کنند. «مَنْ يطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ وَ مَن تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيهِمْ حَفِيظًا». (نساء / ۸۰)

در آیه مزبور به روشنی بیان شده است که مسئولیت عملی که همراه دستور رسول خداﷺ نباشد، با خود شخص است و حضرت به خاطر آن مسئولیتی ندارد و بازخواست نمی‌شود.

آیات فراوانی ورود به بهشت را که نتیجه قبولی اعمال است، به اطاعت از خدا و رسولﷺ و تقوا مشروط کرده است، مانند: «وَ مَن يطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يخْشَ اللَّهَ وَ

يَتَّقْهِ فَأُوْلَئِك هُمُ الْفَائِزُونَ». (نور / ۵۲)

بنابراین با توجه به اینکه منشأ دین اراده خداوند است، تعیین شروط و موانع اعمال نیز در اختیار اوست و بندگان نقشی در تعیین ارکان، اجزا، شرایط و موانع اعمال ندارند. خداوند نیز همه چیز را از طریق پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بیان کرده است. از طرفی، مردم موظف به شناخت دستورات و اطاعت از آنها هستند و سعادت آنان هنگامی به دست می‌آید که به همه دستورهای الهی عمل کنند؛ نه آنکه عمل به دستورها گزینشی باشد.

پذیرش ولایت، شرط قبولی اعمال: مسئله مشروط بودن قبولی اعمال به پذیرش ولایت امامان علیهم‌السلام در روایات مورد توجه قرار گرفته است؛ با این تفاوت که در منابع اهل سنت به مفهوم آن توجه شده است، برای نمونه حاکم حسکانی ذیل آیه «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ» (صافات / ۲۴) از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند:

> قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: اذا كان يوم القيامة اوقف انا و علي علي الصراط فما يمر بنا احد الا سئلناه عن ولاية علي فمن كانت معه و الا القيناه في النار. (حسکانی، ۱۴۲۷: ۲ / ۱۹۷؛ گنجی، بی‌تا: ۲۴۷)
>
> رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: روز قیامت من و علی بر صراط خواهیم ایستاد. هیچ کس از آن‌جا نمی‌گذرد؛ مگر آنکه از ولایت علی علیه‌السلام می‌پرسیم؛ اگر داشت به بهشت می‌رود وگرنه او را به جهنم خواهیم انداخت.

این مسئله در روایات شیعه شفاف‌تر بیان شده است. برای نمونه امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فرمود:

> و انما الائمة قوام الله علي خلقه و عرفائه علي عباده و لا يدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه و لا يدخل النار الا من انكرهم و انكروه. (سید رضی، ۱۳۸۷: خ ۱۵۲)
>
> بدون تردید تنها سیاست‌گذاران خدا بر مردم و تنها ناظران خدا بر بندگان، امامان علیهم‌السلام هستند. داخل بهشت نمی‌شود؛ مگر کسی که امامان علیهم‌السلام را بشناسد و امامان علیهم‌السلام نیز او را بشناسند و داخل جهنم نخواهد شد؛ مگر کسی که منکر امامان علیهم‌السلام باشد و آنان نیز او را نپذیرند.

ج) مقام رکنیت برای زمین و مقامات ناشی از آن

۱. مقام رکنیت برای اهل زمین

یکی از مقاماتی که در روایات برای امامان در نظر گرفته شده، مقام رکنیت برای زمین است.

فلسفه مقام: جهان هستی به دو بخش غیب و شهود تقسیم می‌شود. مقصود از جهان غیب اموری است که با حواس درک‌پذیر نیست و مقصود از جهان شهود، جهان مادی است که با حواس درک می‌شود. عوامل تأثیرگذار در جهان نیز به دو بخش تقسیم می‌شوند:

الف) عوامل مادی: با حس و عقل، کمیت، کیفیت، افزایش، کاهش، شرایط و موانع تأثیر آنها قابل شناسایی است و علوم تجربی چنین وظیفه‌ای را به عهده دارند و به میزانی که این علوم پیشرفت کند، بشر بر این بخش از جهان مسلط می‌شود.

ب) عوامل معنوی: در جهان هستی و زندگی بشر تأثیرگذارند، ولی کمیت، کیفیت، افزایش، کاهش و.... آنها با حس و عقل قابل شناسایی نیست، بلکه تنها از طریق وحی قابل شناسایی‌اند، برای مثال در آیه «وَمَا كانَ اللّهُ لِيعَذِّبَهُمْ وَ أَنتَ فِيهِمْ وَ مَا كانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يسْتَغْفِرُونَ» (انفال / ۳۳)، خداوند دو عامل معنوی تأثیرگذار در زمین را مشخص کرده است: وجود نبی اکرمﷺ و استغفار مردم که هر دو مانع نزول عذاب هستند.

این نوع عوامل را نمی‌توان با حس و عقل کشف و کنترل کرد، بلکه با وحی، کشف و به بشر گوشزد شده است.

با توجه به این مقدمه، فلسفه اینکه امامانؑ رکن زمین یا واسطه فیض می‌باشند، این است که عالم ماده با عالم ملکوت سنخیت ندارد، بنابراین برای ایجاد ارتباط میان دو بخش، رابطی لازم است که با هر دو سنخیت داشته باشد تا فیض الهی از طریق او جریان پیدا کند؛ زیرا حکمت الهی برای هر چیزی سببی قرار داده است.

امام صادقؑ فرمود:

> ابی الله ان یجري الاشیاء الا باسبابها، فجعل لکل شیئ سبیلاً. (کلینی، ۱۳۹۰: ۱ / ۱۸۳؛ کاشانی، ۱۴۱۲: ۲ / ۸۶)
>
> خداوند پدیده‌های هستی را از طریق اسباب آنها به وجود می‌آورد و نمی‌خواهد کاری بدون سبب به وجود آید، بنابراین برای هر چیزی سببی قرار داده است.

رکنیت امامان علیهم‌السلام: در روایات فراوانی به این مسئله اشاره شده است، برای نمونه امام باقر علیه‌السلام فرمود:

> لو انّ الامام رفع من الارض ساعة لماجت باهلها کما یموج البحر باهله. (کلینی، ۱۳۹۰: ۱ / ۲۵۳)
> اگر امام (حتی برای یک ساعت) از زمین برداشته شود، زمین متلاطم خواهد شد، همان‌گونه که دریا چنین می‌شود.

وجود امام به عنوان یک عامل معنوی، نقشی بسیار حساس دارد، لذا در روایات از آنان به عنوان «ارکان ارض» یاد شده است. امام صادق علیه‌السلام فرمود:

> جعلهم الله ارکان الارض ان تمید باهلها. (همان: ۲۸۰)
> خداوند آنان را ارکان زمین قرار داده است تا اضطراب پیدا نکند.

با توجه به معنای رکن که گفته‌اند: «ما یقوم به ذلك الشيء؛ رکن چیزی است که پایداری شیئ به آن بسته است» (جرجانی، ۱۳۰۶: ۴۹) و با توجه به آنکه از امامان به عنوان «ارکان ارض» یاد شده است، جایگاه آنان در نظام آفرینش روشن می‌شود.

۲. مقام امان اهل زمین

یکی از مقامات منشعب از واسطه فیض بودن، ایجاد امنیت است.

فلسفه مقام: جهان هستی، دنیای عمل و عکس‌العمل است و هر چه گفتار، رفتار و افکار، از ما سر می‌زند، در جهان تأثیر دارد. بازتاب بخشی از اعمال ما به‌گونه‌ای است که همه موجودات روی زمین باید نابود شوند.

> وَ لَوْ يؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِن دَابَّةٍ وَ لَكن يـؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا. (فاطر / ۴۵)

در کنار این اعمال خطرآفرین انسان‌ها، باید عامل دیگری باشد که از بروز این خطرها پیشگیری کند و آن وجود حجت خداست که خطر را با اعمال و دعایش دفع می‌کند.

مقام امان امامان در روایات اسلامی شیعه و اهل سنت مورد توجه قرار گرفته است.

در منابع اهل سنت می‌خوانیم:

عن النبي قال: النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهبت النجوم ذهب اهل السماء و اهل‌بيتي امان لاهل الارض فاذا ذهب اهل‌بيتي ذهب اهل الارض. (قندوزی، بی‌تا: ۱۹؛ فسوی، بی‌تا: ۵۳۸؛ عسقلانی، ۱۹۹۲: ۲ / ۳۳۴؛ ابن‌حجر، بی‌تا: ۹ / ۲۷۷)
ستارگان وسیله امنیت برای اهل آسمان‌ها قرار داده شده‌اند و اگر از بین بروند اهل آسمان‌ها از بین می‌روند و اهل‌بیت من وسیله امنیت برای اهل زمین قرار داده شده‌اند و اگر از بین بروند، اهل زمین از بین می‌روند.

در روایات شیعه نیز این مسئله بسیار مورد توجه است. امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در پاسخ به پرسش اسحاق بن یعقوب که «مردم در زمان غیبت چگونه از حضرت استفاده می‌کنند»، پس از توضیحاتی فرمود:

و انّي لامان لاهل الارض، كما انّ النجوم امان لاهل السماء. (طبرسی، ۱۳۸۶: ۲ / ۲۸۴)
بدون تردید من وسیله امنیت اهل زمین هستم، همان‌گونه که ستارگان وسیله امنیت اهل آسمان هستند.

امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف درباره نقش دعای خودش در زندگی شیعه فرمود:

انا غير مهملين لمراعاتكم ولا ناسين لذكركم و لولا ذلك لنزل بكم الاواء او اصطملكم الاعداء. (همان: ۳۲۳)
مراقبت از شما مورد توجه ماست و به یاد شما هستیم و اگر این توجه ما نبود، مشکلات زیادی برایتان پیش می‌آمد و یا دشمنان شما را از پا در می‌آورند.

مقامات دیگری از قبیل «شهادت بر امت»، «نظارت بر اعمال امت» و «شفاعت» نیز در آیات و روایات اسلامی درنظر گرفته شده است که برای پرهیز از طولانی شدن مقاله از آوردن آنها خودداری می‌کنیم.

نتیجه‌گیری

با بررسی متون حدیثی شیعه و اهل سنت، این نتیجه به دست می‌آید که اهل‌بیت نه تنها از حوزه اندیشه اسلامی خارج نشده‌اند تا شایسته تکفیر و... باشند، بلکه در نظام تکوین، نقش‌آفرین و در نظام تشریع جایگاه خاصی دارند. جایگاه آنان در نظام تشریع متناسب با مسئولیت جانشینی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تنظیم شده است و در نظام تکوین نیز جایگاه آنان با

توجه به آنکه مانند واسطه میان خدا و خلق و به عنوان خلیفه‌الله عمل می‌کنند، تعیین گردیده است.

همچنین این نکته آشکار شد که جایگاه اهل‌بیت علیهم‌السلام در نظام تکوین، ذاتی آنان نیست تا آنان را از حد بشر خارج کند و به الوهیت برساند، بلکه مقامات تکوینی و تشریعی آنان جعل از طرف خداوند است و متناسب با مقاماتی که داده شده، مسئولیت‌های سنگینی نیز متوجه آنان شده است.

منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم.

۲. ابن ابی‌الحدید، عزالدین، ۱۳۷۸ ق، ***شرح نهج البلاغه***، تحقیق ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالکتب العلمیة.

۳. ابن اثیر، عزالدین، بی‌تا، ***اسد الغابة فی معرفة الصحابة***، تحقیق الشیخ علی، بیروت، دارالکتب العلمیة.

٤. ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم، ۱۳۹۹ ق، ***الکامل فی التاریخ***، بیروت، دارالفکر.

۵. ابن عساکر، علی بن الحسن، بی‌تا، ***تاریخ مدینة الدمشق***، بیروت، دارالکتب العلمیة.

٦. ابن حجر هیثمی، احمد بن محمد بن علی، ***الصواعق المحرقه فی الرد علی اهل البدع و الزندقه***، تحقیق عبدالوهاب، مصر، مکتبة القاهرة.

۷. ابن فارس، احمد، ١٤٠٤ ق، ***معجم مقاییس اللغة***، تحقیق عبدالسلام هارون، قم، مرکز الاعلام الاسلامی.

۸. ابن کثیر، اسماعیل، ۱۳٦۹ ق، ***السیرة النبویة***، بیروت، دارالمعرفة.

۹. ــــــــــــــــ ، ١٤١٨ ق، ***البدایة والنهایة***، بیروت، دارالفکر، الطبعة الثانیة.

۱۰. ابن مغازلی، علی بن محمد، ۱۳۹٤ ق، ***مناقب علی بن ابیطالب***، تحقیق بهبودی، تهران، المکتبة الاسلامیة.

۱۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، ١٤٠٥ ق، ***لسان العرب***، قم، ادب الحوزه، چ اول.

۱۲. بغدادی، احمد بن علی، بی‌تا، ***تاریخ بغداد***، بیروت، دارالفکر.

۱۳. بیهقی، ابوبکر بن احمد، ۱٤۰۵ ق، ***دلائل النبوة***، بیروت، دارالکتب العلمیة.

۱٤. پادشاه، محمد، ۱۳٦۳، ***فرهنگ جامع فارسی***، تهران، خیام، چ دوم.

۱۵. جبران مسعود، ۱۳۸۳، ***الرائد***، ترجمه رضا انزابی‌نژاد، مشهد، به نشر، چ چهارم.

۱٦. جرجانی، سیدشریف، ۱۳۰٦، ***کتاب التعریفات***، تهران، ناصرخسرو.

۱۷. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸٦، ***ادب فنای مقربان***، قم، اسراء، چ چهارم.

۱۸. حسکانی، عبیدالله، ۱٤۲۷ ق، ***شواهد التنزیل لقواعد التفضیل***، تحقیق محمودی، قم، مجمع احیاء الثقافةالاسلامیه، الطبعة الثالثة.

۱۹. حلّی، حسن بن یوسف، بی‌تا، ***کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد***، مشهد، کتابفروشی جعفری.

۲۰. راغب اصفهانی، حسین، ۱٤۲٦ ق، ***مفردات الفاظ القرآن***، تحقیق صفوان عدنان، قم، طلیعه نور ، چ اول.

۲۱. زبیدی، مرتضی، ۱٤۱٤ ق، ***تاج العروس***، تحقیق علی بشری، بیروت، دارالفکر.

۲۲. سجادی، سیدجعفر، ۱۳٦۱، ***فرهنگ علوم عقلی***، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران.

۲۳. سیدرضی، محمد بن حسین، ۱۳۸۷ ق، ***نهج‌البلاغه***، تحقیق صبحی صالح، بیروت، دارالفکر، الطبعة الاولی.

۲٤. صدوق، محمد بن علی، ۱٤۱۸ ق، ***معانی الاخبار***، تصحیح غفاری، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، الطبعة الرابعة.

۲۵. ــــــــــــــــ ، بی‌تا، ***تجرید الاعتقاد***، مشهد، جعفری.

۲٦. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۹۰ ق، ***المیزان فی تفسیر القرآن***، بیروت، مؤسسة الاعلمی.

۲۷. طبرسی، احمد بن علی، ۱۳۸٦ ق، ***الاحتجاج***، قم، مصطفوی.

۲۸. طبرسی، فضل بن الحسن، ۱۳۹۰ ق، ***مجمع البیان لعلوم القرآن***، تهران، کتابفروشی اسلامیة.

۲۹. طبری، احمد بن عبدالله، بی‌تا الف، ***الریاض النضرة فی مناقب العشرة***، تحقیق عبدالمجید، بیروت، دارالمعرفة.

۳۰. ــــــــــــــــ ، بی‌تا ب، ***ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی***، تحقیق اکرم بوشی جده، مکتبة الصحابة.

۳۱. طبری، محمد بن جریر، بی‌تا، ***تاریخ الامم والملوک***، بیروت، مؤسسة الاعلمی.

۳۲. عدة من العلماء، ۱۳۷۹ ق، ***المعجم الوسیط***، استانبول، دارالدعوة.

۳۳. عسقلانی، شهاب‌الدین، ۱۹۹۲م، ***مختصر مسند البزار علی الکتب السّته***، تحقیق صبری، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الاولی.

۳٤. عسکری، ابوهلال، ۱۳۵۳ ق، ***الفروق اللغویة***، قم، بصیرتی.

۳۵. فراهیدی، خلیل بن احمد، بی‌تا، ***العین***، قم، دارالهجرة.

۳٦. فسوی، یعقوب، بن سفیان، بی‌تا، ***المعرفة والتاریخ***، تحقیق اکرم ضیاء، بیروت، مؤسسة الرسالة.

۳۷. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، بی‌تا، ***القاموس المحیط***، بیروت، دارالجیل.

۳۸. فیومی، احمد بن محمد، ۱٤۲۵ ق، ***المصباح المنیر***، قم، هجرت، الطبعة الثالثة.

۳۹. قرطبی، محمد بن احمد، ۱٤۰۵ ق، ***الجامع لاحکام القرآن***، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

٤۰. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، بی‌تا، ***ینابیع المودة***، قم، کتابفروشی بصیرتی.

٤۱. کاشانی، فیض، ۱۳۹۳ ق، ***کتاب الصافی***، تهران، کتابفروشی اسلامیة.

٤۲. ــــــــــــ ، ۱٤۱۲ ق، ***کتاب الوافی***، اصفهان، مکتبة الامام امیرالمؤمنین، الطبعة الثانیة.

٤۳. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۹۰ ق، ***کافی***، تهران، کتابفروشی اسلامیة.

٤٤. گنجی، محمد بن یوسف، بی‌تا، ***کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی‌طالب***، تحقیق محمدهادی امینی، نجف، الطبعة الحیدریة، الطبعة الثانیة.

٤٥. مؤسسة دائرة المعارف الفقه الاسلامی، ***موسوعة الفقه الاسلامی طبقاً لمذهب اهل البیت***، قم، الطبعة الاولی.

٤٦. متقی هندی، علی، ١٤٠٩ ق، ***کنزالعمال فی سنن الاقوال والافعال***، بیروت، مؤسسة الرسالة.

٤٧. مجلسی، محمدباقر، ١٤٠٣ ق، ***بحارالانوار***، بیروت، مؤسسة الوفاء، الطبعة الثالثة.

٤٨. محمودی، محمدباقر، بی‌تا، ***ترجمة الامام علی بن ابی‌طالب***، بیروت، مؤسسة المحمودی.

٤٩. مرتضوی، سید محمد، ١٣٨٥، ***اهل‌البیت علیهم‌السلام در نگاه رسول اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله***، مشهد، نشر یوسف فاطمه.

٥٠. مشکور، محمدجواد، ١٣٨٤، ***فرهنگ فرق اسلامی***، مشهد، آستان قدس رضوی، چ چهارم.

٥١. مظفر، محمدرضا، ١٣٨٨ ق، ***المنطق***، قم، اسماعیلیان، الطبعة الثالثة.

٥٢. نسایی، احمد بن شعیب، ١٤١٩ ق، ***خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب***، تحقیق السید جعفر الحسینی، قم، دارالثقلین، الطبعة الاولی.

٥٣. نوبختی، حسن بن موسی، ١٤٠٤ ق، ***فرق الشیعه***، بیروت، دارالاضوا، الطبعة الثانیة.

٥٤. نیشابوری، محمد بن علی، بی‌تا، ***المستدرک علی الصحیحین***، بیروت، دارالکتب العلمیة.

٥٥. هیثمی، نورالدین، علی بن ابی‌بکر، بی‌تا، ***مجمع الزوائد و منبع الفوائد***، بیروت، مؤسسة المعارف.